



۲	مقدمه
۲	تحلیل مفهومی
۲	جهل مخدوع
۳	علم خادع
۴	علم و قصد
۴	شرط لازم در خدعه
۵	عیب مخفی
۵	اظهار خلاف متعارف
۶	ملاحظات مفهوم شناسانه
۶	خیانت
۶	بحث روایی
۷	روایت محمد بن یعقوب
۷	دلالت من غشنا
۷	دلالت بر حرمت
۸	اطلاق غش

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

به مناسبت مفهوم بحث غش عرض کردیم که در این مفهوم واژه‌های دیگری نیز هست که با او مرتبط هستند و به نحوی می‌شود گفت هم‌خانواده‌اند. واژه‌هایی را شمردیم البته دو واژه دیگر اینجا وجود دارد که در روایات کمتر داریم:

۱. غرور و تغریر و غره است که در لغت به معنای خدعه است.

۲. خلابه که به مفهوم خدعه می‌آید.

غرور و خلابه غیر از مفاهیمی است که گفته شد. تغریر گاهی در روایات آمده است اما خلابه را یاد ندارم.^۱ به‌رحال علاوه بر واژه قبلی این دو واژه هم وجود دارد و ممکن است واژگان دیگری هم باشد. به‌رحال کلیدی‌ترین مفهومی که واضح‌تر است و مبناست خدعه و مکر است. بقیه لغات این‌طور است که به خدعه برمی‌گردد. در مجموعه مفاهیم و مرتبط و متناظر و مترادف معمولاً یکی دو واژه و کلمه حالت ریشه‌ای و اساسی دارد که در تعریف بقیه به آن ارجاع می‌دهند. در این مفهوم بیشتر خدعه و مکر نوعی محوریت دارد و بقیه مفاهیم به اینجا برمی‌گردد. مفاهیمی که بیشتر کاربرد دارد و وضوح معنایی بیشتری دارد لذا اصل می‌شود و بقیه را به آن ارجاع می‌دهند.

تحلیل مفهومی

مقام تحلیل غش و خدعه به معنای عام مستند به دو منبع است. یک منبع کتب لغت است و یکی ارتکازات در لغت است که ضمیمه به آن می‌شود. در مفهوم عام خدعه یا مکر و غش عناصری وجود دارد که اولین قید و عنصر اظهار شیء علی خلاف ما هو علیه فی الواقع است. لذا تعریف بالجنس اظهار آن علی خلاف ما هو علیه فی الواقع بالفعل یا بالقول و الاخفاء است. قید دوم این بود که در این اظهار واقع به شکل مکروه و معیب و ناقص است ولی در ظاهر کامل و تام و صحیح ارائه می‌شود. ولی به‌عکس مشمول این عنوان نیست. قید سوم هم این است که این خدعه و مکر و غش در جایی صدق می‌کند که در آنجا به نحوی برای کسی مشکلی ایجاد کرده و حقی را از او ضایع کند و در مسیر مشکل‌داری قرار دهد. صرف اینکه خلاف واقعی به دیگری نشان دهد درحالی‌که در شئون خود به او ربطی ندارد و تضرری نمی‌کند و در مسیر غلطی قرار نمی‌دهد یا مکروهی را

۱. در روایت وارد شده است فی المثل در جامع أحادیث الشیعة (للبروجردی)، ج ۲۲، ص: ۶۹۰/باب تحریم الغش:

الدعائم ۲/ ۲۷: روينا عن جعفر بن محمد عن أبيه عن آباءه أن رسول الله صلى الله عليه وآله نهى عن الخلاية والخديعة والغش وقال: من غشنا فليس منا. (الخلاية: الخديعة باللسان بالقول اللطيف).

او متوجه نمی‌کند، مانعی ندارد. چیزهای ناپسندی که مربوط به خودش است را اظهار نمی‌کند یا خلافتش را اظهار می‌کند مادامی که به دیگری ضرری نرساند خدعه یا مکر و غش نیست.

بنابراین نوشتیم که عن سبب هذا الاظهار لإلحاق مکره بالمخدوع و تضرره و تکدره و هذا إنما یتحقق فی ما إذا احتمال الخادع و اعتمد علیه أو کان لمخدوع حق. یعنی اگر هر دو قید قبلی باشد ولی این قید نباشد خدعه نیست یعنی اظهار خلاف واقع کند و چیز ناقصی را کامل نشان دهد ولی به کس دیگری ضرری نزند. پس علاوه بر آن دو قید جایی خدعه است که به او ضرری نرساند و مشکلی ایجاد کند چه در معاملات مثل اینکه شیری که نصفش آب است را به او بفروشد یا می‌خواهد برای ازدواج مشورت دهد ولی عیب‌هایی که در او می‌بیند در مقام مشورت به او نمی‌گوید.

جهل مخدوع

قید چهارم این است که خدعه در جایی است که مخدوع و شخصی که در مقابل او خلاف واقع نشان داده می‌شود، جاهل به نقص و عیب باشد. این عنصر چهارم در مفهوم خدعه و مکر و غش است که شخصی که به او اظهار خلاف واقع می‌شود غیر مطلع باشد و الا اگر می‌داند که قصه این‌طور است اشکال ندارد. مثل کارهای دیپلماسی و سیاسی که خیلی وقت‌ها ادعای گزافی می‌کند و شعار می‌دهد که اگر نداند این وزیر با وزیر دیگر مذاکره می‌کند. چیزی را می‌گوید که خلاف واقع را نشان می‌دهد و منافع ملی او را به خطر می‌اندازد. یا در مقام معامله جلوی خودش به شیر آب می‌ریزد و به او می‌دهد. لذا جایی که برای فردی که اظهار خلاف می‌شود معلوم است ظاهراً خدعه صدق نمی‌کند. اظهار خلاف واقع برای او در جایی است که او جاهل است و الا اگر عالم باشد به نحوی نمی‌شود بگوئیم اظهار خلاف واقع کرد و لا اقل شبهه مفهومی است و اگر هم اطلاق چیزی داشته باشد و مفهوم هم عام باشد بعید نیست بگوئیم از این انصراف دارد. البته بعید نیست که مفهوم اینجا صادق باشد. ولی در صدق خدعه جهل شخص شرط است و الا لا یصدق الخدعه علیه.

علم خادع

قید پنجم این است که خادع یا ماکر یا غاش عالم به قصه باشد. در اینجا بعضی گفته‌اند عنوان قصدی است و قصد شرط است که این ظاهر مرحوم شیخ در قید پنجم است. یعنی قصد خدعه و قصد الحاق مکره و نقص به او لازم است. بعضی مثل مرحوم آقای خوئی گفته‌اند عنوان قصدی نیست ولی علم شرط است که به نظر می‌آید بیشتر همین دومی درست است. حداقل این است که در صدق خدعه و نیرنگ و فریب آنکه اقدام به این کار می‌کند عالم به این قصه باشد و با علم اقدام به این امر می‌کند. ظاهراً اگر چیزی بر خلاف آنچه به آن عالم است اظهار نمی‌کند، مفهوم خدعه و مکر برایش صادق نیست. شاید قید

قصد برای صدق مفهوم ضرورتی نداشته باشد لذا اگر علم دارد به اینکه کلاه را سر طرف می‌گذارد ولو اینکه قصد ندارد ولی می‌داند که او نمی‌داند و او هم این کار را انجام می‌دهد بعید نیست صدق خدعه کند.

علم و قصد

مفاهیم سه قسم است:

۱. در بعضی مفاهیم علم و قصد شرط نیست. مثلاً ضرب و اکل که فرقی نمی‌کند قصد یا علم داشته باشد یا نداشته باشد.
 ۲. برخی عناوین قصدیه است مثل بیع و شراء.
 ۳. برخی عناوین علمیه است یعنی قصد بما هو قصد در آن دخیل نیست ولی باید علم به مسئله داشته باشد. اگر علم نداشته باشد صدق نمی‌کند.
- در مفاهیم خدعه و مکر و لیس و مفاهیمی که هم خانواده این‌ها بودند به نظر می‌آید علم شرط است. یعنی ظاهراً بر شخصی جاهلی که معامله می‌کند یا مشورت می‌دهد و بر حسب علم خود چیزی خلاف واقع را اظهار نکرده است خدعه و مکر و امثال این‌ها صدق نمی‌کند. این غیر از چیزی است که در باب اعانه می‌گفتیم. علم برای تنجز تکلیف لازم است. آنجا در مفهوم، علم دخالت نداشت و برای تنجز تکلیف علم به آن چیز لازم است و الا اگر به تکلیف علم نداشته باشد در اعانه و خیلی جاهای دیگر مفهوم صادق است و فی الواقع او کمک کرده است. اما اینجا ممکن است بگوییم خدعه صادق نیست ولو اینکه او موجب این امر شده است ولی اسم این عمل را خدعه و مکر نمی‌گذارند.

شرط لازم در خدعه

به نظر می‌آید خدعه از افعال محضی نیست که فعلی را با قطع نظر از هرگونه آگاهی و قصد خدعه بگویند. یک چیزی در آن شرط است منتهی در حدی که قصد باشد لازم نیست. همان علم و آگاهی کافی است. بعضی می‌گویند اینجا علمش مساوی با قصدش است. به نظر می‌آید علم اینجا شرط است یا به عبارت دیگر قصد قهری است. در جایی که علم باشد حداقل قصد قهری وجود دارد. اگر کسی نداند که بین این کتاب پنجاه صفحه نیست و این را می‌فروشد نمی‌گوییم خدعه ولی اگر بداند صدق می‌کند. بنابراین از عنوان‌های شبه قصدی است که علم در آن حداقل شرط است. این هم بعید نیست که در آن علم و یک نوع قصد قهری شرط است و اگر نباشد لاقلاً من الشک صادق نیست. اگر در این قیود شک کنیم و نتوانیم ارتکاز درست لغوی را استخراج کنیم شبهه مفهومی می‌شود.

عیب مخفی

عنصر ششم این است که نقص و عیب امر مخفی باشد به گونه‌ای که لا یعرف الا من قبل بایعه أو بدقة کثیره و اما ما یعرف بسهولة و سرعة فلا یصدق علی اظهار خلافة خدعه.

گرچه اینجا اختلافی وجود دارد و مرحوم آقای تبریزی در اینجا می‌فرمود که فرقی نمی‌کند که در صدق مفهوم خدعه، عیب مخفی باشد یا ظاهر. به نظر می‌آید عیبی که روشن است و خود شخص مشتری ممکن است نداند و اگر بداند خدعه نیست ولی اگر مشتری نمی‌داند ولی به خاطر بی‌دقتی است و خیلی متعارف است که این عیب‌ها وجود دارد و کسی هم که بخواند، دقتی می‌کند می‌فهمد یعنی عیبی است که متعارف و آشکار است و اگر کسی بخواند با دقت متعارف و معمولی می‌تواند بفهمد ولی او دقتی نکرده است و او هم طوری نشان داده است که ظاهر جذاب‌تری دارد لکن ممکن است بگوییم این موارد صدق خدعه نمی‌کند. البته اینجا به‌وضوح بحث‌های قبلی نیست بعضی می‌گویند اینجا مفهوم خدعه صادق است. روایات را بعداً می‌بینیم ولی در مفهوم شناسی بعضی گفته‌اند همین که مشتری یا طرف معامله جاهل است صدق خدعه می‌کند ولو اینکه امر واضحی باشد. اما بعید نیست اینجا به‌طور قاطع بگوییم صدق نمی‌کند یا لا اقل من الشک را اینجا بیاوریم. یعنی اگر عیوب واضحی است که در بازار هم متعارف است و اگر کسی بخواند بفهمد دشواری ندارد و لازم نیست آزمایشگاه ببرد و معلوم کند ممکن است بگوییم این هم خدعه نیست البته اینجا به‌وضوح قبلی نیست. اگر عیب ظاهر طوری باشد که فضا سازی می‌کند که تحقیق نکند به آن خدعه صدق می‌کند گرچه ظاهر را خوب نشان می‌دهد اما راحت می‌تواند بفهمد. ممکن است بگوییم خدعه و غش در این شکل صادق نیست گرچه اگر دروغ بگوید حرام است.

اظهار خلاف متعارف

قید هفتم این است که این اظهار خلاف واقع دو شکل است. گاهی اظهار خلاف واقع در اموری است که مبنای بازار شده است و همه می‌دانند. عرف بازار یک نوع اظهار خلاف در حد متعارف است. درجه معمولی از اظهار خلاف واقع وجود دارد و متعارف است مثل اینکه روی میوه‌ها لامپ می‌آورند. بعید نیست بگوییم خدعه برای درجاتی از اظهار خلاف در مبیع و اجناس و کالاها که متعارف شده است صادق نیست. اما این وجه و عنصر هفتم با شکی مواجه است گرچه موارد خفیف‌های یا درجات خیلی پایینی از اظهار خلاف واقع داریم که عرف آن را خدعه نمی‌داند. بیشتر برای جذب مشتری و جذاب کردن بازار است اما اگر بیشتر باشد ظاهراً خدعه صدق می‌کند. این عنصر به شکلی ممکن است به قبل برگردد برای اینکه اگر چیز خیلی متعارف باشد یا او علم دارد یا اینکه از امور مخفی به حساب نمی‌آید بعید نیست به یکی از دو قید قبل برگردد. ممکن است

خدعه در افزایش قیمت اثر ندارد ولی اگر آن نبود نمی‌خریدند. پس خدعه یا در انگیزه او دخیل است یا در قیمت. چیزی که متخصص می‌فهمد خدعه است و چیزی که عرف می‌فهمند شاید خدعه نباشد.

ملاحظات مفهوم شناسانه

خدعه همان‌طور که گفته شد اعم از معاملات است و در جاهای دیگر هم می‌تواند مصداق پیدا کند. خدعه و غش هر دو معنای عام و معنای خاص دارند ولی غالباً خدعه اعم از غش است. علت این است که غش بیشتر در معاملات به کار می‌رود ولی خدعه اعم است و الامثل هم هستند. هر دو معنا سه اصطلاح دارند. در مفهوم شناسی به همین اندازه اکتفا می‌کنیم. تحلیل جامعی انجام شد و در بعضی از معانی نکات متعدد دیگری در تنبیهات مسئله مورد توجه قرار می‌گیرد چون بحثمان مفهوم شناسی و لغت‌شناسی بود. ولی از نگاه فقهی و دخالت روایات ممکن است بعضی از این نکات تفاوت‌هایی پیدا کند.

خیانت

مفهوم خیانت یعنی خان العهد که نقضه یا لم ينصح بعد ما تمن عليه. نسبت مفهوم خیانت و نقض عهد با خدعه طبعاً من وجه می‌شود. نقض عهد گاهی به صورت آشکار است یعنی خود طرف هم می‌فهمد ولی عهدش را زیر پا می‌گذارد. خدعه‌ای به او نزده است. نقض عهد بدون خدعه است. گاهی نقض عهد می‌کند در حالی که آنجا خدعه هم هست. پس ماده افتراق خیانت از خدعه آنجایی است که آشکارا با ضرب و زوری که دارد عهد و پیمانی را می‌شکند و به طرف ظلم می‌کند ولی خدعه‌ای در آن نیست که کلاهی سرش گذاشته باشد. یک ماده افتراق در طرف خدعه داریم و آن جایی است که عهدی وجود ندارد ولی کلاهی سر او می‌گذارد مثلاً آدرس اشتباهی به او می‌دهد و به مسیر خلافی می‌رساند. ولی خیانت به معنای نقض عهد نیست. در خیلی موارد این‌ها اجتماع پیدا می‌کنند. مثلاً دو دولت پیمان دارند ولی عهد را می‌شکنند. مشرکین با پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) عهد بسته بودند ولی شکستند که خیانت است. همه این‌ها آخرش به ظلم برمی‌گردد و سلسله‌مراتب که ذکر می‌کردیم گفتیم همه این‌ها فروعاتی است که نهایتاً به ظلم می‌رسد منتهی مراتب ظلم متفاوت است. اگر عهدی دارد ولی آن را می‌شکند بدون اینکه طرف بفهمد خدعه هم هست. خیانت گاهی شکل خدعه‌ای پیدا می‌کند.

بحث روایی

روایات بحث غش در این ابواب است. جلد دوازده وسائل ابواب ما یکتسب به باب هشتاد و شش. در جلد دوازده ابواب آداب التجاره باب دوم و همین‌طور در جلد دوازده ابواب احکام العیوب باب نه و در جلد هشت در کتاب حج ابواب احکام

العشره باب صد و سی وهفت و صدویست و دو. مجموع این روایات عمدتاً به دو طایفه تقسیم می‌شود. بعضی روایات عام است که اختصاص به معاملات ندارد و بعضی در خصوص معاملات است.

روایت محمد بن یعقوب

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَيْسَ مِنَّا مَنْ غَشَّنَا^۱».

کسی که غشی نسبت به ما روا بدارد از ما نیست. اولین موضوع بحث سندی است که سند تام است اما از لحاظ دلالت یک نکته این است که مَنْ غَشَّنَا دو گونه معنا می‌شود:

دلالت مَنْ غَشَّنَا

۱. یکی اینکه مقصود غش ائمه و اولیای الهی و اولیای امر باشد. بنابراین احتمال این غش ائمه و ولایة الامر است در مقابل نصیحة الائمة المؤمنین.

۲. احتمال دوم که بعید نیست این است که می‌گوید غَشَّنَا نه برای خودشان بما هم ائمه و بما هم اولیاء بلکه غَشَّنَا یعنی از حیث اینکه مسلمان هستند کما اینکه در بعضی روایات آمده است. می‌گوید غَشَّنَا یعنی کسی که غش مؤمنین کند مثل اینکه ما را غش کرده است.

حال یا اینکه احتمال دوم شمول دارد و غش مؤمنین مقصود است یا مقصود بالمطابقه همین است یا اینکه به ضمیمه روایات دیگری می‌گوییم آن هم در حکم این است. بعید نیست شمول و عموم مقصود باشد و شواهدی در روایات بعدی داریم.

دلالت بر حرمت

بحث دیگر اینکه آیا در این روایات از لَيْسَ مِنَّا حرمت استفاده می‌شود یا نمی‌شود؟ این هم دو احتمال دارد ممکن است بگوییم لَيْسَ مِنَّا یعنی ولایتش با ما قطع می‌شود و حرمت را می‌رساند یا اینکه لَيْسَ مِنَّا ارتباط ویژه را نفی می‌کند. بعید نیست که دلالت بر حرمت کند برای اینکه لَيْسَ مِنَّا علی‌الاطلاق یعنی پیوندش با ائمه قطع می‌شود و قطع این پیوند یعنی عذاب الهی. البته این تعبیر در مکروهات نیز استعمال شده است ولی قرینه‌ای می‌خواهد و الا وقتی می‌گوید لَيْسَ مِنَّا معنایش این است که

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۲۷۹



پیوندش قطع شد. مثلاً امام در سخنرانی سال چهل و دو فرمودند: کسی که شتم مراجع کند ولایتش با خدا قطع می‌شود یعنی کار حرامی است.

اطلاق غش

نکته سوم در بحث دلالتی روایت این است که غش در اینجا محتمل به معنای مطلق باشد یا غش در معاملات مقصود است. بعید نیست بگوییم غش در اینجا به معنای مطلق است نه غش در معاملات چون مفهوم مطلق در خود لغت وجود دارد. این طور نیست که در لغت به معاملات تخصیص زده باشد بنابراین این روایت با این وجوهی که عرض کردیم بعید نیست دلالت مطلق بر حرمت غش داشته باشد.